باارزش‌تر از الماس

نویسنده: احمد حسینی
Translator: احمد حسینی
تاریخ انتشار: 10 Mordad 2585 باستانی برابر با August 1, 2026 میلادی

مردی در سفر، هنگام عبور از راهی دورافتاده، به کلبه‌ای رسید و برای استراحت در آنجا توقف کرد. صاحب کلبه پیرزنی مهربان بود که با آب و نانی ساده از او پذیرایی کرد.

در گوشهٔ اتاق، چشم مرد به جعبه‌ای زیبا افتاد که درون آن سنگی درخشان نگهداری می‌شد. آن سنگ، الماسی گران‌بها بود. پیرزن متوجه شد که مرد با چه اشتیاق و ولعی به آن خیره شده است.

لبخندی زد و گفت:
«از این سنگ خوشتان آمده؟ این یک الماس است. اگر دوست دارید، آن را بردارید؛ مال شما.»

مرد با ناباوری پرسید:
«مگر نمی‌دانید که این سنگ چه ارزش هنگفتی دارد؟ با داشتن چنین الماسی، شما می‌توانید زندگی بسیار مرفهی داشته باشید.»

پیرزن آرام پاسخ داد:
«بله، می‌دانم.»

مرد الماس را برداشت و از بیم آنکه مبادا پیرزن از تصمیمش منصرف شود، شتاب‌زده خداحافظی کرد و رفت.

چند روز بعد، دوباره به کلبه بازگشت. الماس را در برابر پیرزن گذاشت و گفت:

«این سنگ را پس آورده‌ام، به این امید که چیز باارزش‌تری از آن را به من بدهید.»

پیرزن لبخندی زد و با مهربانی به او نگریست.

مرد گفت:
«لطفاً آن چیزی را به من ببخشید که باعث شد بتوانید چنین الماس گران‌بهایی را این‌گونه بی‌دریغ به من هدیه کنید!»